

همین دو، سه هفته پیش بود که تکانه‌هایی بحران کاتالونیا را از نو به جلو راند تا باری دیگر پرده از بن‌بستی جدید بردارد. اگرچه جمهوری کاتالونیا روز جمعه اعلام موجودیت کرده بود، اما تنها یک روز بعد، اوربول خونکراس، معاون پوچدمون اذعان داشت کشور جدید «با آن قدرت و استحکامی که خواست و مطلوب ما بود»، متولد نشده است. روز یکشنبه دیگر واضح شده بود که هیچ‌کس به موجودیت این تازه‌متولد باور ندارد. در این میان، اگرچه برخی نظرسنجی‌ها نشان می‌داند کاتالان‌ها از خواسته استقلال حمایت می‌کنند، اما این خود نشان از هرجه داشت. حکایت از باور آنان به استقلال بالفعل کاتالونیا نداشت.

امروز نیز علاوه بر پرچم‌های اسپانیا که بر فراز ساختمان‌های دولتی کاتالونیا پرافرشته است، پلیس کاتالان هم فرمانبردار دولت مرکزی اسپانیاست. گذشته از اینها، نهمت‌بخدا دولت محلی از سوی ماریانو رازخوی، نخست‌وزیر اسپانیا، عزل شده و به رسمیت شناخته نمی‌شود، بلکه حتی معلوم نیست آیا پارلمان کاتالونیا نیز بنا دارد تا با خواست و اراده خود، پیش از برگزاری انتخابات مقرر از سوی مادرید به صورت رسمی تشکیل جلسه دهد یا خیر. در این بین، هنوز موعد آن نرسیده تا گردشگران اروپایی که قدم به پایتخت کاتالونیا می‌گذارند، نگران گرفتن ویزا برای ورود به یک کشور غیرعضو در اتحادیه اروپا باشند.

جالب آن جاست که پس از عزل دولت خودمختار محلی و اعلام برگزاری انتخابات جدید در تاریخ ۲۱ دسامبر از سوی رازخوی، عمده احزاب ملی‌گرای کاتالان از شرکت فعلاانه خود در انتخابات خبر دادند. حزب سندسرمایه‌دار ای «اتحاد مردمی» (CUP) هم احتمالا مسیر مشابهی را در پیش خواهد گرفت. حتی اگر این رقابت انتخاباتی محلی توسط دولت مرکزی اسپانیا سازماندهی شده باشد. نتایج نظرسنجی‌های اخیر هم حاکی از حفظ آرایش پارلمانی کنونی دارد، یعنی اکثریتی نسبی هوادار استقلال، آن هم از جمله کسانی که پیش از این برای اعلام جدایی برخوردار نیستند. همه‌پرسی اول ماه اکتبر و تلاش‌های دولت اسپانیا به منظور جلوگیری از برگزاری آن، فضای برای اوج‌گیری فعالیت‌های استقلال‌طلبانه مبتنی بر تاکتیک‌های «اقدام مستقیم» فراهم آورد؛ فعالیت‌هایی که به نسبت راهمیایی‌های خیابانی پیش‌تر سازماندهی شده توسط گروه‌های مدنی چون «اتحاد مسلمی کاتالان‌ها» (ANC) رنگ وبویی تقابلی‌تر داشتند. همان روز بود که کاتالان‌ها برای اطمینان از برگزاری همه‌پرسی، مدارس و سالن‌های اجتماعات را به رغم حضور نیروهای گارد مدنی اعزامی از سوی دولت مرکزی اشغال کرده و حزب «اتحاد مردمی» و دیگر احزاب همسو، کمیته‌هایی محلی برای دفاع از همه‌پرسی تشکیل دادند. میته‌هایی که بعدتر به «کمیته دفاع از جمهوری» بدل شدند.

اما این بسیج مردمی حتی بیسن آن نیمی از کاتالان‌ها نیز که به‌راستی خواستار استقلال‌اند توفیق و دوام چندانی به دست نیاورد. بعد از گذشت بیش از یک ماه، به جای آنکه شاهد موجی خروشان از فعالیت‌های استقلال‌طلبانه باشیم، حال و هوای غالب مردم انتظارشیران برای دریافت اخبار از نهادهای بالادستی است؛ واقعیتی که به نوبه خود تا حدودی مدیون تاکتیک‌های افزایشی شخص کارلس پوچدمون، رئیس دولت کاتالونیا و درخواست‌های متعدد برای مذاکره است. البته که این‌گونه رفتار احتیاط‌آمیز و مسلحت‌اندیشانه از جانب آن دست سخن‌هایی که سیاست‌بازوری به زبان تقابل و مبارزه سرچشمه می‌کنند، طبیعی و قابل انتظار است. با وجود این‌ما حتی آنانی که بر یک جدایی فوری و بی‌کم‌وکاست اصرار دارند هم ایده شخصی درباره چگونگی تحقق این هدف به دست ندهادند؛ چنان‌که هنوز تکلیف عضویت در اتحادیه اروپا، واحد پولی و همچنین مسئله شناسایی ملی‌المللی از سوی نهاده‌ا و دولت‌ها مبهم است.

پیش‌بینی همواره بازی مخاطره‌آمیزی بوده، به‌خصوص حالا که شرایط همچنان به قوت خود پر آشوب و نگران‌کننده است. اما با تمام این اوصاف، سازش‌ناپذیری مقامات اسپانیایی، تمایل شدید بهران کاتالان به استمرار امن و بی‌مخاطره عضویت در اتحادیه اروپا و این واقعیت که به جای بیخوشی استقلال‌طلب، این دولت اسپانیاست که از پشتیبانی‌های بین‌المللی برخوردار است، همگی به تمدید و به درازا کشیدن بحران دلالت دارند. طی شش سال گذشته، بروز و غلیان جنبش‌های دموکراتیک در سرتاسر اسپانیا روندی افزایشی داشت، در همه‌جا که کاتالونیا فروکش کرده است. در این میان، رژیم کهن و متزلزل حاکم نیز مقاومت در برابر جنبش استقلال را دستاویزی برای تحریک و تهییج اسپانیایی‌ها در حمایت از خود قرار داده است.

شعر گذشته

البته که این وضعیت پدیده جدیدی نیست. همان‌طور که بارها اشاره شده، مضحکه امروز به شدت برگرفته از تاریخ تازدی اسپانیا، به‌ویژه این چندان روز است. وقتی لوئیس کوماینس در اکتبر ۱۹۳۴ خبر برپایی دولت کاتالونیا را اعلام کرد، راهی زندان شد. کارلس پوچدمون نیز وقتی در اکتبر ۲۰۱۷ از برپایی جمهوری کاتالونیا خبر داد، راهی بروکسل شد. در حقیقت، شخصیت‌های اصلی نمایش امروز در سوادی دست‌ویارکردن سوبه‌ای قهرمانانه برای نبرد خود، راهی جز تاخت‌وتاز و دستبرد به نمادگرایی تاریخی دوران حکومت فرانکو و مبارزات ضدفاشیستی نیافته‌اند. آنان به سان انقلابیونی که کارل مارکس در «هجدهم بروم» به تصویر می‌کشد، شعر خود را از گذشته وام می‌گیرند.

اما شاید مهم‌ترین ربط تحولات امروز اسپانیا به آثار مارکس را بتوان در کتاب «نبردهای طبقاتی در فرانسه» و توصیف آن از شکاف ایجاد شده بین بورژوازی فرانسوی یافت. راست سلطنت‌طلب به دو دسته از مدعیان تاج

سدهی آتشین برابر کاتالونیا

دیوید برودر . ترجمه: نوید نزهت



است که باید به موضوع استقلال رای دهد.

در حقیقت، یکی از وجوه تمایز کاتالونیا با اسکاتلند آن است که احزاب مخالف استقلال به ندرت بر هویت کاتالان‌ها یا منفعتی برخاسته از آن دست می‌گذارند. حزب «شهروندان» که در اسپانیا به‌عنوان پاسخ دست‌آستی به پودموس و همچنین رقیبی مدرن‌تر و جوان‌تر برای «حزب مردم» شناخته می‌شود، در اصل به‌عنوان حزبی مخالف استقلال کاتالونیا پایه‌گذاری شد و امروز به‌عنوان دومین حزب بزرگ این منطقه، پایگاه حامیان خود را جدای از سرخست‌ترین مخالفان استقلال، بیش از همه بین اسپانیایی‌های غیرکاتالان ساکن در منطقه، یعنی چیزی حدود یک‌سوم جمعیت کاتالونیا، تثبیت کرده است.

در شرایطی که «شهروندان» مشخصاً حزبی راست‌گراست، این جنبه‌های «اجتماعی» آرمان کاتالان‌هاست که به جای درهم‌آمیزی بر سوبه‌های «ملی» آن سایه افکنده است. جنبش استقلال‌طلبی همواره قدرتمندترین پایگاه حامیان خود را در بین بورژوازی نسبتاً مرفه‌تر و پیشرفته‌تر کاتالونیا یافته است؛ حامیانی که در سودای جدایی خود از اسپانیا، آن‌هم بدون کوچک‌ترین بی‌ثباتی یا منازعه‌ای بوده‌اند. از این‌منظر، عضویت در اتحادیه اروپا به نوبه نوعی باند موقت پرواز و چه بسا بروکسل نیز به نوبه خود در مقام یک میانجی‌گر باقوه یا حاکمیت است. نبرد بر سر تعدیل فرآینده و تدریجی مسئله خودمختاری در کاتالونیا که جایی برای پیروزی تعیین‌کننده هیچ‌کدام از دو طرف باقی نگذاشته، دوام روزآزمایی جاری را تضمین کرده است. در این میان فرآیندگرایی شاید تعبیری ناشایست و اصالتاً منفي از سیاست‌های کام‌به‌کام پوچدمون باشد، اما می‌تواند به خوبی از عهده تعریف موضع مخالف که از سوی حزب رازخوی اتخاذ شده برآید؛ یعنی همان «حزب مردم» که

اگرچه متشکل از وارثان حکومت فرانکو و واجد یک نیروی قوی مرکزگراست، اما قادر است تا درست با اتکا به روند جاری تهییج عمومی علیه جنبش‌های استقلال‌طلب، نفوذ و قدرت خود را در باقی مناطق اسپانیا افزایش دهد. مبارزه از جمله محدودسازی هرچه بیشتر جریان‌های حاشیه‌ای همان مشروعیتی را فراهم آورده که نهادهای اسپانیایی به شدت از فقدان آن رنج می‌برند. این همان کشوری است که آرای دو حزب عمده آن تنها در طی

هفت سال از ۸۴ درصد به ۵۱ درصد سقوط کرده است.
باین‌حال، در عرصه مبارزه با استقلال‌طلبان شاهدیم که جناح راست پیشرفت‌های بسیاری داشته و در این میان، سوسیالیست‌ها نیز صرفاً به پژواک ضعیف‌تری از حشمتی دولتی تبدیل شده‌اند. البته در خود کاتالونیا، جایی هوادار استقلال پوچدمون را برپ اتخاذ سیاستی سخت‌گیرانه‌تر و پرشاپ‌تر که می‌تواند فضا را برای تحقق چشم‌انداز یک جمهوری سوسیالیست بازگشایی کند، تحت فشار قرار داده است. اما در باقی مناطق اسپانیا، و حتی در میان شاخه کاتالان حزب پودموس نیز بخش بزرگی از نیروهای چپ ترجیح می‌دهند مسئله استقلال هرچه زودتر از صحنه محو شود.

امر نو ناتوان از زاده‌شدن

مشکل آنجاست که مسئله ملی چنان با تار و پود قانون اساسی اسپانیا درهم‌تنیده شده که دیگر نمی‌توان آن را خارج از سیاست دموکراتیک به صورت عام آن چارچوب‌بندی کرد. به همین اعتبار می‌توان به‌طور مشخص دریافت که بحران جاری صرفاً ناشی از برخورد بیپهوده و بی‌معنای هویت‌ها یا اقسام رقیب ملی‌گرایی نیست. فرانتکونیتسم همچون بیماری در بستر مرگ همان هنگامی با آرام‌اش جان داد که محافظه‌کاران ترتیب انتقال قدرت را به یک سلطنت مشروطه دادند، یعنی همان به‌اصطلاح «رژیم ۱۹۷۸»؛ گذاری شامل تدوین قانونی اساسی که اصل یکپارچگی حکومت را والا‌تر از هر نوع تصمیم‌گیری با اصلاح دموکراتیکی ارجحیت بخشیده و پاس می‌دارد. این همان وضعیت ناعادلانه‌ای است که جنبش استقلال کاتالونیا به درستی از آن شکایت دارد. تخطی از این اصل می‌تواند دست‌کم از لحاظ تنوریک، نظم مبتنی بر قانون را با چالش‌های گسترده‌تری روبه‌رو سازد.

اگرچه در واقع در میان صفوف حزبی چون پودموس، و صد البته نه دیگر احزاب اسپانیایی، لزوم تغییر این نوع قوانین و اختیاربخشی به کاتالان‌ها برای رای‌گیری به رسمیت رشناخته شده است؛ اما آنچه در دم و دستگاه سیاسی-ساخته‌های اسپانیا دست بالا دارد، اعتراضاتی است که این سنخ است که کاتالونیا اسکاتلند نیست و نباید امکان انتخاب داشته باشد، یا دست‌کم این اسپانیا در کلیت آن هم‌پرسی را به اجرا درآورد یا خنثی ساخت.

اندیشه

همه‌پرسی‌های پوشالی

فراخ از آنچه گفته شد، انتخابات ۲۱ دسامبر نیز به احتمال فراوان آبیستنی دست نتایج دوپهلوی دیگر و سردرگمی بیشتر بین خواست‌های متضاد رای‌دهندگان خواهد بود. نتیجه همه‌پرسی اول اکتبر (۹۰ درصد موافق استقلال با نرخ مشارکت ۴۳ درصدی و قریب به دومیلیون رای، آن‌هم در بحبوحه سرکوبی گسترده)، دست‌کم از منظر مادرید، با برپایی یک نظرسنجی که حتی شمار مخالفان آن کمتر از نتایج همه‌پرسی باشد نیز قابل لغو شدن است. این در حالی است که کسب دوباره اکثریت پارلمانی از سوی احزاب موافق استقلال در انتخابات پیش روز نیز هیچ منبای قانونی برای جدایی یا حتی برپایی یک همه‌پرسی جدید فراهم نمی‌آورد. به تبع آن، رایزنی و مشورت انتخاباتی صرفاً یک ترفند خام‌دستانه سیاسی است که از سوی حزب پوچدمون در پیش گرفته شده تا بلکه چند هفته‌ای بیشتر زمان ببرد. آنچه مسلم است، رای‌گیری صرف تحت هیچ شرایطی به اقدام دولتی منجر نخواهد شد. این در واقع سرکوب همه‌پرسی بود که بیش از نتیجه واقعی آرا، به جنبش کاتالونیا قدرت و توانی سیاسی بخشید. اقدامات پلیس اسپانیا تلوری از حس بی‌عدالتی بود که به بسنج و تحریک عمومی منتهی شد و کار را به مجرای‌های حقوقی و قانونی اسپانیا کشاند. اما ترس از غرق‌شدن در ورطه‌ای که آرای حدود دومیلیون نفر پیش پای پوچدمون نهاده بود، او را بر آن داشت تا با «تعلیق» نتایج، توپ را به زمین مادرید انداخته و آن فشار توده‌ای را که متکی به اقدامات آتی دومین حزب بزرگ این منطقه، پایگاه حامیان خود را جدای از سرخست‌ترین مخالفان استقلال، بیش از همه بین اسپانیایی‌های غیرکاتالان ساکن در منطقه، یعنی چیزی حدود یک‌سوم جمعیت کاتالونیا، تثبیت کرده است.

در شرایطی که «شهروندان» مشخصاً حزبی راست‌گراست، این جنبه‌های «اجتماعی» آرمان کاتالان‌هاست که به جای درهم‌آمیزی بر سوبه‌های «ملی» آن سایه افکنده است. جنبش استقلال‌طلبی همواره قدرتمندترین پایگاه حامیان خود را در بین بورژوازی نسبتاً مرفه‌تر و پیشرفته‌تر کاتالونیا یافته است؛ حامیانی که در سودای جدایی خود از اسپانیا، آن‌هم بدون کوچک‌ترین بی‌ثباتی یا منازعه‌ای بوده‌اند. از این‌منظر، عضویت در اتحادیه اروپا به نوبه نوعی باند موقت پرواز و چه بسا بروکسل نیز به نوبه خود در مقام یک میانجی‌گر باقوه یا حاکمیت است. توفیق استقلال‌طلبی اساساً متکی بر تلاش برای اعمال قسمی راهبرد بالادستی در قبال چگونگی مستقل‌شدن ملت و همچنین ماهیت آن شاکله سیاسی‌ای است که بناست به خود گیرد. این تلاش برای همسازکردن و به‌هم‌چسباندن لایه‌های تجزیه‌شده در قالب یک تقلا جمعی در نقطه مقابل منطق همه‌پرسی می‌ایستد؛ جنبشی که متوجه خلق پیامی رزمی (آری یا نه) است که به فرد فراد رای‌دهندگان اجازه می‌دهد هر خواست و مطالبه نوعی خود را بر روی برگه‌های آرا فرآفکونی کند. بخشی از مردم به پای صندوق‌های رای رفته‌اند، اما رهبری منطق و انسجام همه‌پرسی حتی آن هنگامی بیش از پیش زیر سوال می‌رود که همچون مورد کاتالونیا، هیچ تضمینی برای اجرایی‌شدن نتایج وجود نداشته باشد.

همه‌پرسی اول اکتبر و تحولات متعاقب آن بیش از آنکه پاسخی برای بحران جاری دموکراتیک دست‌ویا کرده باشد، در واقع از گستره وسیع آن برده دراشته است. بخشی از مردم به پای صندوق‌های رای رفته‌اند، اما رهبری منطق و انسجام همه‌پرسی حتی آن هنگامی بیش از پیش زیر سوال می‌رود که همچون مورد کاتالونیا، هیچ تضمینی برای اجرایی‌شدن نتایج وجود نداشته باشد. همه‌پرسی اول اکتبر و تحولات متعاقب آن بیش از آنکه پاسخی برای بحران جاری دموکراتیک دست‌ویا کرده باشد، در واقع از گستره وسیع آن برده دراشته است. بخشی از مردم به پای صندوق‌های رای رفته‌اند، اما رهبری منطق و انسجام همه‌پرسی حتی آن هنگامی بیش از پیش زیر سوال می‌رود که همچون مورد کاتالونیا، هیچ تضمینی برای اجرایی‌شدن نتایج وجود نداشته باشد.

همه‌پرسی اول اکتبر و تحولات متعاقب آن بیش از آنکه پاسخی برای بحران جاری دموکراتیک دست‌ویا کرده باشد، در واقع از گستره وسیع آن برده دراشته است. بخشی از مردم به پای صندوق‌های رای رفته‌اند، اما رهبری منطق و انسجام همه‌پرسی حتی آن هنگامی بیش از پیش زیر سوال می‌رود که همچون مورد کاتالونیا، هیچ تضمینی برای اجرایی‌شدن نتایج وجود نداشته باشد. همه‌پرسی اول اکتبر و تحولات متعاقب آن بیش از آنکه پاسخی برای بحران جاری دموکراتیک دست‌ویا کرده باشد، در واقع از گستره وسیع آن برده دراشته است. بخشی از مردم به پای صندوق‌های رای رفته‌اند، اما رهبری منطق و انسجام همه‌پرسی حتی آن هنگامی بیش از پیش زیر سوال می‌رود که همچون مورد کاتالونیا، هیچ تضمینی برای اجرایی‌شدن نتایج وجود نداشته باشد. همه‌پرسی اول اکتبر و تحولات متعاقب آن بیش از آنکه پاسخی برای بحران جاری دموکراتیک دست‌ویا کرده باشد، در واقع از گستره وسیع آن برده دراشته است. بخشی از مردم به پای صندوق‌های رای رفته‌اند، اما رهبری منطق و انسجام همه‌پرسی حتی آن هنگامی بیش از پیش زیر سوال می‌رود که همچون مورد کاتالونیا، هیچ تضمینی برای اجرایی‌شدن نتایج وجود نداشته باشد. همه‌پرسی اول اکتبر و تحولات متعاقب آن بیش از آنکه پاسخی برای بحران جاری دموکراتیک دست‌ویا کرده باشد، در واقع از گستره وسیع آن برده دراشته است. بخشی از مردم به پای صندوق‌های رای رفته‌اند، اما رهبری منطق و انسجام همه‌پرسی حتی آن هنگامی بیش از پیش زیر سوال می‌رود که همچون مورد کاتالونیا، هیچ تضمینی برای اجرایی‌شدن نتایج وجود نداشته باشد.

به همین اعتبار، بحران کاتالونیا را می‌توان شاهدهی بر فروپاشی و اضمحلال فراگیر سیاست دموکراتیک در صحنه اروپایی دانست. هر دو انتخابات اخیر عمومی در اسپانیا بر‌بستی‌های پارلمانی در پی داشته است. آخرین انتخابات اخیر نیز مسیر مشابهی در پیش گرفت و احتمالاً انتخابات آتی آن کشور هم سرنوشته یکسانی خواهد داشت. پایگاه‌های حزبی تاریخی رو به انحسارند و آرام آرام به نفع شبکه‌های پیچ‌ریزح هویتی عرصه را واگذار کرده‌اند. با این همه، گذار فعلی به سبک و سیاقی ازهم‌گسخته و تصنعی در حال روی دادن است و دیگر خبری از بلوک‌های طبقاتی یا حتی سیاست‌های مبتنی بر یکپارچگی ملی نیست. ائتلاف‌های موقتی که در ایام همه‌پرسی‌ها سر بر می‌آوردند، یکی از کارگزاران این فرآیند بوده و عملاً دست‌به‌کار نابودی اشکال و صورت‌بندی‌های جمعی پیشین است؛ آن‌هم بدون آنکه صورت‌جدیدی جایگزین‌شان سازد.

با این اوصاف، قوانین اساسی نوشته‌شده در قرن بیستم می‌توانند با فراهم‌آوردن یک رژیم مدیریت بحران و پاسخ‌گویی متقابل به مشروعیت خیابان‌ها، عملاً دوره‌ای از توازن و انفعال را در بحبوحه‌ای نابسامان و پریشان حاکم سازند. این خود شاید برای سیاست‌مدارانی که می‌خواهند جای پای‌شان را برای یک یا دو دوره پنج‌ساله محکم سازند کفایت کند؛ اما بدون شک به روند فعلی مشروعیت دموکراتیک دامن زده و این باور را که آرای مردمی منشا اقدامات و تصمیماتی آینده‌ساز است بیش از پیش از اعتبار ساقط می‌کند. این همان ایده‌ای است که در یونان، ایتالیا، اسپانیا و کاتالونیا، از آن جز شیعی ویران باقی نمانده است؛ چراکه مردم درست به این دلیل بیش از پیش به پای صندوق‌های رای فراخوانده می‌شوند که دیگر امکان تغییر چیزی وجود ندارد.

منبع: ورسو

فلسفه ساده

ریچارد رورتی از مهم‌ترین فیلسوفان تحلیلی معاصر است و بسیاری بر این باورند که بزرگ‌ترین فیلسوف آمریکایی است. او نظرات جدیدی در سنت پراگماتیسم ارائه کرده است. اگرچه برخی او را به‌خاطر نظرات نسبی‌گرایانه‌اش پست‌مدرن می‌نامند، خود او چنین عنوانی را هرگز نپذیرفت و آن را از اساس بی‌معنای دانست. رورتی در ایران نیز فلسوفی کاملاً شناخته‌شده است. او حتی در سال ۱۳۸۴ و درحالی‌که هیچ اثری از او به فارسی ترجمه نشده بود به ایران آمد. پس از آن ترجمه آثار او کلید خورد و این روند تا امروز نیز همچنان ادامه دارد. به‌تازگی یکی دیگر از آثار رورتی به فارسی منتشر شده است: «فلسفه همچون سیاست فرهنگی».

رورتی در کتاب حاضر برخلاف مجموعه‌مقالات قبلی، کمتر به دفاع از خود در برابر اتهاماتی جنبش کاتالونیا قدرت و توانی سیاسی بخشید. اقدامات پلیس اسپانیا تلوری از حس بی‌عدالتی بود که به بسنج و تحریک عمومی منتهی شد و کار را به مجرای‌های حقوقی و قانونی اسپانیا کشاند. اما ترس از غرق‌شدن در ورطه‌ای که آرای حدود دومیلیون نفر پیش پای پوچدمون نهاده بود، او را بر آن داشت تا با «تعلیق» نتایج، توپ را به زمین مادرید انداخته و آن فشار توده‌ای را که متکی به اقدامات آتی دومین حزب بزرگ این منطقه، پایگاه حامیان خود را جدای از سرخست‌ترین مخالفان استقلال، بیش از همه بین اسپانیایی‌های غیرکاتالان ساکن در منطقه، یعنی چیزی حدود یک‌سوم جمعیت کاتالونیا، تثبیت کرده است.

اگرچه می‌توان عناصری در جنبش استقلال کاتالونیا یافت که اهداف اجتماعی و ملی‌گرایانه را با یکدیگر تلفیق کرده‌اند، اما در مجموع می‌دانیم که این موضوع هیچ‌گاه خمیرمایه جنبش‌های «آزادی‌بخش ملی» نبوده است. در درازای تاریخ، مأموریت این دست جنبش‌ها فقط جدایی یک کشور از دیگری نبوده، بلکه بیش از هر چیز حیات‌بخشیدن به موجودیت یک ملت بوده است. تاریخ‌انگنه از نمونه‌هایی است که اقدامات اقلیت با برانگیختن و تهییج لایه‌های جدا افتاده، سرکوب‌شده و تجزیه‌شده جامعه، به آنان حسی از باهم‌بودگی و هم‌پوندی بخشیده و آرمان ملی را به یک واقعیت بدل کرده است.

از لحاظ تاریخی، توفیق استقلال‌طلبی اساساً متکی بر تلاش برای اعمال قسمی راهبرد بالادستی در قبال چگونگی مستقل‌شدن ملت و همچنین ماهیت آن شاکله سیاسی‌ای است که بناست به خود گیرد. این تلاش برای همسازکردن و به‌هم‌چسباندن لایه‌های تجزیه‌شده در قالب یک تقلا جمعی در نقطه مقابل منطق همه‌پرسی می‌ایستد؛ جنبشی که متوجه خلق پیامی رزمی (آری یا نه) است که به فرد فراد رای‌دهندگان اجازه می‌دهد هر خواست و مطالبه نوعی خود را بر روی برگه‌های آرا فرآفکونی کند. بخشی از مردم به پای صندوق‌های رای رفته‌اند، اما رهبری منطق و انسجام همه‌پرسی حتی آن هنگامی بیش از پیش زیر سوال می‌رود که همچون مورد کاتالونیا، هیچ تضمینی برای اجرایی‌شدن نتایج وجود نداشته باشد.

همه‌پرسی اول اکتبر و تحولات متعاقب آن بیش از آنکه پاسخی برای بحران جاری دموکراتیک دست‌ویا کرده باشد، در واقع از گستره وسیع آن برده دراشته است. بخشی از مردم به پای صندوق‌های رای رفته‌اند، اما رهبری منطق و انسجام همه‌پرسی حتی آن هنگامی بیش از پیش زیر سوال می‌رود که همچون مورد کاتالونیا، هیچ تضمینی برای اجرایی‌شدن نتایج وجود نداشته باشد. همه‌پرسی اول اکتبر و تحولات متعاقب آن بیش از آنکه پاسخی برای بحران جاری دموکراتیک دست‌ویا کرده باشد، در واقع از گستره وسیع آن برده دراشته است. بخشی از مردم به پای صندوق‌های رای رفته‌اند، اما رهبری منطق و انسجام همه‌پرسی حتی آن هنگامی بیش از پیش زیر سوال می‌رود که همچون مورد کاتالونیا، هیچ تضمینی برای اجرایی‌شدن نتایج وجود نداشته باشد. همه‌پرسی اول اکتبر و تحولات متعاقب آن بیش از آنکه پاسخی برای بحران جاری دموکراتیک دست‌ویا کرده باشد، در واقع از گستره وسیع آن برده دراشته است. بخشی از مردم به پای صندوق‌های رای رفته‌اند، اما رهبری منطق و انسجام همه‌پرسی حتی آن هنگامی بیش از پیش زیر سوال می‌رود که همچون مورد کاتالونیا، هیچ تضمینی برای اجرایی‌شدن نتایج وجود نداشته باشد.

به همین اعتبار، بحران کاتالونیا را می‌توان شاهدهی بر فروپاشی و اضمحلال فراگیر سیاست دموکراتیک در صحنه اروپایی دانست. هر دو انتخابات اخیر عمومی در اسپانیا بر‌بستی‌های پارلمانی در پی داشته است. آخرین انتخابات اخیر نیز مسیر مشابهی در پیش گرفت و احتمالاً انتخابات آتی آن کشور هم سرنوشته یکسانی خواهد داشت. پایگاه‌های حزبی تاریخی رو به انحسارند و آرام آرام به نفع شبکه‌های پیچ‌ریزح هویتی عرصه را واگذار کرده‌اند. با این همه، گذار فعلی به سبک و سیاقی ازهم‌گسخته و تصنعی در حال روی دادن است و دیگر خبری از بلوک‌های طبقاتی یا حتی سیاست‌های مبتنی بر یکپارچگی ملی نیست. ائتلاف‌های موقتی که در ایام همه‌پرسی‌ها سر بر می‌آوردند، یکی از کارگزاران این فرآیند بوده و عملاً دست‌به‌کار نابودی اشکال و صورت‌بندی‌های جمعی پیشین است؛ آن‌هم بدون آنکه صورت‌جدیدی جایگزین‌شان سازد.

با این اوصاف، قوانین اساسی نوشته‌شده در قرن بیستم می‌توانند با فراهم‌آوردن یک رژیم مدیریت بحران و پاسخ‌گویی متقابل به مشروعیت خیابان‌ها، عملاً دوره‌ای از توازن و انفعال را در بحبوحه‌ای نابسامان و پریشان حاکم سازند. این خود شاید برای سیاست‌مدارانی که می‌خواهند جای پای‌شان را برای یک یا دو دوره پنج‌ساله محکم سازند کفایت کند؛ اما بدون شک به روند فعلی مشروعیت دموکراتیک دامن زده و این باور را که آرای مردمی منشا اقدامات و تصمیماتی آینده‌ساز است بیش از پیش از اعتبار ساقط می‌کند. این همان ایده‌ای است که در یونان، ایتالیا، اسپانیا و کاتالونیا، از آن جز شیعی ویران باقی نمانده است؛ چراکه مردم درست به این دلیل بیش از پیش به پای صندوق‌های رای فراخوانده می‌شوند که دیگر امکان تغییر چیزی وجود ندارد.

منبع: ورسو

میرچا الیاده (۱۹۸۶–۱۹۰۷) دین‌پژوه و اسطوره‌شناس و نویسنده آثار معروفی مثل تاریخ اندیشه‌های دینی (۳ جلد)، تصاویر و نمادها، اسطوره و واقعیت و هنر آسمان‌آزمیز است. او در رومانی به دنیا آمد، در جوانی برای تحصیل به هند رفت، چندین رمان نوشت، در سه روزنامه معتبر رومانی به طور مدام مقاله نوشت، آثار برجسته پرشماری در حوزه تاریخ ادیان ارائه داد. در زمان جنگ جهانی دوم به‌عنوان یک کششگر فرهنگی جدی در لندن حضور یافت و پس از جنگ، در پاریس و شب‌گاگو به تدریس پرداخت. با این اوصاف، علاوه بر آثار نظری، زندگی‌نامه او نیز می‌تواند دست‌مایه اثری جداگانه باشد. کلود هانری روکه (مدرس تاریخ اصل و نسب خانوادگی خود می‌گوید: «میراث مولداویایی من ریشه گرایش من به مالیخولی، شعر، متافیزیک - یا به بیان دیگر، گرایش من به «شب» را شکل داده است. درمقابل، خانواده مادری من از اهالی اولتینا بودند. ایالتی در غرب کشور و هم‌زمن با یوگسلاوی. اهالی آنجا، آدم‌های بلندپرواز و پرچرب‌جوشی هستند و اسب‌ها را عاشقانه دوست دارند- و نه‌تنها کشاورزی می‌کنند بلکه، هایدوک، یعنی بازرگان‌اند؛ و در کار فروش اسب هستند- گاه حتی اسب می‌دزدند؛ این قوم سرزنده‌ترین، پرنارنج‌ترین و یا حتی ممکن است بگوییم وحشتی‌ترین قوم در میان اقوام رومانیایی هستند و به طور کامل با اهالی مولداوی تضاد دارند.» (ص ۱۴)

روکه در بیش‌گفتار خود این‌گفت‌وگو را به هزارتویی تشبیه کرده که گذر از آن برای درک زندگی و آثار این اندیشمند لازم است؛ از دوران تحصیل او در هند تا آشنایی‌اش با یونگ و اشتغال به اسطوره‌پژوهی و قوم‌شناسی. الیاده دلیل انتخاب عنوان کتاب را این‌گونه توضیح می‌دهد: «این عنوان واکنش من به گفت‌وگوی‌مان نبود، بلکه در حقیقت به این خاطر به ذهنم رسید که صدا و صحبت‌های ما قرار بود ضبط شود و این کار مستلزم حضور دائم این ماشین کوچک است و از نظر من، به آزمایشی سخت می‌ماند. یک «آزمایش سخت تشریفی» زیرا به این ابزار و ادوات اصلا عادت ندارم. بنابراین عنوان من این است: هزارتوی آزمون‌های دشوار؛ بخشی به این خاطر که از نظر من این کار یک آزمایش سخت (هفت‌خوان) است- یعنی ضرورت یادآوری چیزهایی که دیگر فراموش شده‌اند. و بخشی به این خاطر که ما جلو می‌رویم، سپس به عقب برمی‌گردیم و دوباره شروع می‌کنیم. گویی قرار است درون یک هزارتو-راه‌مان را پیدا کنیم. فکر می‌کنم که هزارتو درواقع تصویری‌تمام‌آمر از تشرّف است.» (ص ۴۱)

بررسی مراسم و نمادهای تشرّف آیینی، بخشی از تحقیقات گسترده الیاده است و مطالعات او در این‌باره تأثیر شگرفی بر فهم اسطوره، تاریخ باستان و رابطه مذهب و هنر گذاشته است. او پس از اینکه به صورت مفصل نقش هرمونیک را در رویکرد خود توضیح می‌دهد به تأثیراتی که از مارکس، فروید، لوی استروس و دیگر ساختارگرایان پذیرفته اشاره می‌کند ولی رویکرد ساختارشناسی به «رمززدایی» از جهان را بیش از حد سهل‌الوصل می‌داند. همه

هزارتوی آزمون‌های دشوار



مردمان کهن یا ابتدایی باور داشتند که دهکده آنها «مرکز جهان» است. توهم پنداشتن این باور کار آسانی است باین‌حال ما را به نکته خاصی نمی‌رساند. از نظر الیاده ساده‌سازی و اجتناب از مشاهده واکاوی پدیده، اصل پدیده را نابود می‌کند. درواقع مساله مهم این است که از خود برسیم چرا این مردمان می‌پندارند که در مرکز جهان زندگی می‌کنند؟ او توضیح می‌دهد که اگر می‌کوشد یک قبیله خاص را بفهمد، برای این نیست که اساطیر، الاهیات، آداب و رسوم و تصاویر جهان آنان را رمززدایی کند بلکه سعی می‌کند فرهنگ آنها را بفهمد و در پی آن بتواند به این پرسش پاسخ دهد که چرا آنها این کار می‌عتقدند؟ در آن صورت است که آرام‌آرام اساطیر، آیین‌دانشی و در نتیجه شرایط وجودی آنها را در جهان درک خواهد کرد. از نظر الیاده باید از این رمزگرد نقد نکست

و مطالعه و تبیین حقیقی دین باید بر اساس ترکیب این دو منظر صورت گیرد. در کام نخست باید از منظر یک مورخ دین را بررسی کرد. دین‌پژوهان باید گذشته و سیر تاریخی ادیان را بررسی کنند. این نظر، موضوع مورد بحث آنها تاریخ است بنابراین مانند مورخان می‌توانند واقعیتی را جمع‌آوری کنند و از این وقایع به تصمیمات و گزاره‌های کلی برسند یا برپایه‌ای را از این رهگذر نقد کنند. منظر، منظر تاریخ دین است، ولی باید توجه کرد که پژوهش در دین نمی‌تواند صرفاً پژوهش تاریخی باشد. لذا این منظر به‌تنهایی برای تبیین دینی و حقایق دینی کافی نیست. کام دوم این است که از منظر مقایسه و تطبیق به ادیان بنگریم. الیاده معتقد بود که بدون مقایسه، هیچ دانش حقیقی وجود ندارد. ما مقایسه است که در درک اشیا و ویژگی‌های آنها نایل می‌شویم. بنابراین رگ قرمز را از طریق مقایسه آن با دیگر رنگ‌ها درک می‌کنیم. وقتی این رنگ را مثلاً با رنگ آبی و رنگ سبز مقایسه می‌کنیم، می‌فهمیم که رنگ قرمز چیست. در مورد ادیان هم همین روش را باید به کار بست. باید بپوایم. مراسم و نمادهای هر دینی را با باورها و مراسم و نمادهای ادیان دیگر مقایسه کرد، و سپس میان آنها دآوری کرد. البته مورخان نمی‌توانند به بررسی‌های تاریخی خود به مقایسه برخی امور می‌پردازند. ولی به نظر الیاده، پدیده‌های متنوع دینی مانند باورها و اعمال و نمادها و اسطوره‌ها را باید بدون درنظرگرفتن مکان و زمان اصلی آنها سنجید. زمان‌ها و مکان‌های این مظاهر دینی فرق می‌کنند، ولی همه آنها یکسانند و می‌توان همه آنها را در آزمون قیاس نهاد.

در نظر الیاده سنگ مسک محک دینی، امر مقدس است. که باید گفت موجهه با یک واقعیت ناآشناست و اینکه این واقعیت درواقع به طور هم‌زمان همان سنگ بنا و عامل شکل‌گیری هنر و دین است. او دریافته بود که تخیل و خیال‌پردازی اصل پرارزش و ریشه‌کن‌ناشدنی هویت انسان است و تنها ابزار برای بازشناسی تخلیات و خیال‌پردازی‌های مردمان ناآشنا و از نظر دورمانده همان بازآفرینی دوباره آن اندیشه‌ها و خیال‌پردازی‌ها و ارائه آنها به جامعه بشری امروزی خواهد بود.

بررسی

تاریخ خدایان

میرچا الیاده (۱۹۸۶–۱۹۰۷) دین‌پژوه و اسطوره‌شناس و نویسنده آثار معروفی مثل تاریخ اندیشه‌های دینی (۳ جلد)، تصاویر و نمادها، اسطوره و واقعیت و هنر آسمان‌آزمیز است. او در رومانی به دنیا آمد، در جوانی برای تحصیل به هند رفت، چندین رمان نوشت، در سه روزنامه معتبر رومانی به طور مدام مقاله نوشت، آثار برجسته پرشماری در حوزه تاریخ ادیان ارائه داد. در زمان جنگ جهانی دوم به‌عنوان یک کششگر فرهنگی جدی در لندن حضور یافت و پس از جنگ، در پاریس و شب‌گاگو به تدریس پرداخت. با این اوصاف، علاوه بر آثار نظری، زندگی‌نامه او نیز می‌تواند دست‌مایه اثری جداگانه باشد. کلود هانری روکه (مدرس تاریخ اصل و نسب خانوادگی خود می‌گوید: «میراث مولداویایی من ریشه گرایش من به مالیخولی، شعر، متافیزیک - یا به بیان دیگر، گرایش من به «شب» را شکل داده است. درمقابل، خانواده مادری من از اهالی اولتینا بودند. ایالتی در غرب کشور و هم‌زمن با یوگسلاوی. اهالی آنجا، آدم‌های بلندپرواز و پرچرب‌جوشی هستند و اسب‌ها را عاشقانه دوست دارند- و نه‌تنها کشاورزی می‌کنند بلکه، هایدوک، یعنی بازرگان‌اند؛ و در کار فروش اسب هستند- گاه حتی اسب می‌دزدند؛ این قوم سرزنده‌ترین، پرنارنج‌ترین و یا حتی ممکن است بگوییم وحشتی‌ترین قوم در میان اقوام رومانیایی هستند و به طور کامل با اهالی مولداوی تضاد دارند.» (ص ۱۴)

روکه در بیش‌گفتار خود این‌گفت‌وگو را به هزارتویی تشبیه کرده که گذر از آن برای درک زندگی و آثار این اندیشمند لازم است؛ از دوران تحصیل او در هند تا آشنایی‌اش با یونگ و اشتغال به اسطوره‌پژوهی و قوم‌شناسی. الیاده دلیل انتخاب عنوان کتاب را این‌گونه توضیح می‌دهد: «این عنوان واکنش من به گفت‌وگوی‌مان نبود، بلکه در حقیقت به این خاطر به ذهنم رسید که صدا و صحبت‌های ما قرار بود ضبط شود و این کار مستلزم حضور دائم این ماشین کوچک است و از نظر من، به آزمایشی سخت می‌ماند. یک «آزمایش سخت تشریفی» زیرا به این ابزار و ادوات اصلا عادت ندارم. بنابراین عنوان من این است: هزارتوی آزمون‌های دشوار؛ بخشی به این خاطر که از نظر من این کار یک آزمایش سخت (هفت‌خوان) است- یعنی ضرورت یادآوری چیزهایی که دیگر فراموش شده‌اند. و بخشی به این خاطر که ما جلو می‌رویم، سپس به عقب برمی‌گردیم و دوباره شروع می‌کنیم. گویی قرار است درون یک هزارتو-راه‌مان را پیدا کنیم. فکر می‌کنم که هزارتو درواقع تصویری‌تمام‌آمر از تشرّف است.» (ص ۴۱)

بررسی مراسم و نمادهای تشرّف آیینی، بخشی از تحقیقات گسترده الیاده است و مطالعات او در این‌باره تأثیر شگرفی بر فهم اسطوره، تاریخ باستان و رابطه مذهب و هنر گذاشته است. او پس از اینکه به صورت مفصل نقش هرمونیک را در رویکرد خود توضیح می‌دهد به تأثیراتی که از مارکس، فروید، لوی استروس و دیگر ساختارگرایان پذیرفته اشاره می‌کند ولی رویکرد ساختارشناسی به «رمززدایی» از جهان را بیش از حد سهل‌الوصل می‌داند. همه

هزارتوی آزمون‌های دشوار



مردمان کهن یا ابتدایی باور داشتند که دهکده آنها «مرکز جهان» است. توهم پنداشتن این باور کار آسانی است باین‌حال ما را به نکته خاصی نمی‌رساند. از نظر الیاده ساده‌سازی و اجتناب از مشاهده واکاوی پدیده، اصل پدیده را نابود می‌کند. درواقع مساله مهم این است که از خود برسیم چرا این مردمان می‌پندارند که در مرکز جهان زندگی می‌کنند؟ او توضیح می‌دهد که اگر می‌کوشد یک قبیله خاص را بفهمد، برای این نیست که اساطیر، الاهیات، آداب و رسوم و تصاویر جهان آنان را رمززدایی کند بلکه سعی می‌کند فرهنگ آنها را بفهمد و در پی آن بتواند به این پرسش پاسخ دهد که چرا آنها این کار می‌عتقدند؟ در آن صورت است که آرام‌آرام اساطیر، آیین‌دانشی و در نتیجه شرایط وجودی آنها را در جهان درک خواهد کرد. از نظر الیاده باید از این رهگذر نقد نکست

و مطالعه و تبیین حقیقی دین باید بر اساس ترکیب این دو منظر صورت گیرد. در کام نخست باید از منظر یک مورخ دین را بررسی کرد. دین‌پژوهان باید گذشته و سیر تاریخی ادیان را بررسی کنند. این نظر، موضوع مورد بحث آنها تاریخ است بنابراین مانند مورخان می‌توانند واقعیتی را جمع‌آوری کنند و از این وقایع به تصمیمات و گزاره‌های کلی برسند یا برپایه‌ای را از این رهگذر نقد کنند. منظر، منظر تاریخ دین است، ولی باید توجه کرد که پژوهش در دین نمی‌تواند صرفاً پژوهش تاریخی باشد. لذا این منظر به‌تنهایی برای تبیین دینی و حقایق دینی کافی نیست. کام دوم این است که از منظر مقایسه و تطبیق به ادیان بنگریم. الیاده معتقد بود که بدون مقایسه، هیچ دانش حقیقی وجود ندارد. ما مقایسه است که در درک اشیا و ویژگی‌های آنها نایل می‌شویم. بنابراین رگ قرمز را از طریق مقایسه آن با دیگر رنگ‌ها درک می‌کنیم. وقتی این رنگ را مثلاً با رنگ آبی و رنگ سبز مقایسه می‌کنیم، می‌فهمیم که رنگ قرمز چیست. در مورد ادیان هم همین روش را باید به کار بست. باید بپوایم. مراسم و نمادهای هر دینی را با باورها و مراسم و نمادهای ادیان دیگر مقایسه کرد،